



## رویارویی اباعبدالله(ع) با حر/ «زندگی با ظالمان جز ننگ نیست»

امام حسین(ع) امروز در منزل‌گاه ذو حُسم بود. حربن یزید ریاحی مانع شد تا امام(ع) به کوفه رفته و یا به مدینه باز گردد. امام این‌جا به کوفیان گفت که اگر خوش نمی‌دارید، بازمی‌گردم و زندگی با ظالمان جز ننگ نیست.

امام حسین(ع) امروز در منزل‌گاه ذو حُسم بود. حربن یزید ریاحی مانع شد تا امام(ع) به کوفه رفته و یا به مدینه باز گردد. امام این‌جا به کوفیان گفت که اگر خوش نمی‌دارید، بازمی‌گردم و زندگی با ظالمان جز ننگ نیست.

روزشمار عاشورا روزشمار یک واقعه خاص نیست، زیرا که هر سرزمینی کربلا و هر زمانی عاشوراست. توجه به ابعاد رویدادهایی که در یک روز می‌افتد، چهره‌ای ملموس از امری تاریخ نشان می‌دهد، رویدادی که تاریخی پس از خود را شکل داده است.

روز 27 ذی‌حجه سپاه حربن یزید از به کاروان حسینی رسید، حربن یزید ریاحی از بازگشت امام جلوگیری کرد و گفت‌وگوهایی میان امام حسین(ع) و حر رد و بدل شد.

مواجهه با لشکریان ابن‌زیاد

کاروان حسینی پس از عبور از شراف و تامین آب فراوان به سوی کوفه حرکت کرد، در مسیر حرکت ناگهان مردی تکبیر فرستاد، امام(ع) از چرایی پرسیدند و پاسخ شنیدند که نخلستانی دیده شده اما عبدالله بن سلیمان و منذر بن مشعل گفتند که در این منطقه نخلستانی وجود ندارد.

بررسی دقیق‌تر علت را معلوم کرد، آنچه دیده می‌شد بالا آمدن اسب‌های سپاه اموی از دوردست بود. اما لشکر را به سوی ذوحسم هدایت کرد که نوعی پناهگاه طبیعی به حساب می‌آمد. حالا لشکر یزیدی چونان دسته‌ای زنبور با اسب‌ها و پرچم‌هایی که از دوردست مانند دسته پرنده‌ها بر فرازشان حرکت می‌کرد، نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد. امام(ع) اهل حرم را بر روی تپه استقرار داد و خود و یارانش در پایین تپه به صف ایستادند.

رویارویی حسین بن علی(ع) و حربن یزیدریاحی

پس از قتل مسلم بن عقیل ابن زیاد سپاه خود را در منطقه قادسیه و به فرماندهی حصین بن نمیر مستقر کرده بود او حر را با 1000 سوار به عنوان طلایعه سپاه به جانب سپاه امام حسین(ع) فرستاد و «حر» هنگام ظهر با کاروان حسینی رویارو شد.

جزئیات سیراب‌سازی سپاه یزید بسیار خواندنی است. «طرف‌ها را آب کردند و مقابل اسب‌ها قرار دادند. وقتی هر اسبی، سه، چهار یا پنج بار آب می‌خورد و سیراب می‌شد، ظرف را مقابل دیگری قرار می‌دادند. به این ترتیب تمامی اسب‌ها و تمامی لشکر را سیراب کردند و اضافه آب را بر شکم اسب‌ها پاشیدند». در مورد علی بن طعان محاربی، امام حسین(ع) خود به سمت او رفته و در سیرابی شتری که بر آن سوار شده بود و خودش یاری رساند.

پس از پذیرایی دشمنان تشنه، امام(ع) از هویت تازه‌واردان پرسیده و متوجه شدند که ایشان از جانب عبیدالله بن زیاد آمده‌اند. اما از حر پرسید تو با مایی یا علیه ما؟ و یزید پاسخ داد که ما علیه شما هستیم و گویا حر تا زمان ظهر مقابل امام(ع) ایستاده بود.

اگر مقدم را خوش نمی‌داریم، بازمی‌گردم

امام حسین(ع) در هنگام نماز ظهر خطاب به مردم کوفه گفتند: ای مردم من عذر و حجت خویش را (با این سخن) نزد خداوند و نزد شما ابراز می‌کنم. به سوی شما نیامدم تا نامه‌های شما به من رسید و فرستادگان شما به سوی من آمدند و گفتند به سوی ما بیا، ما امامی نداریم؛ شاید خداوند به وسیله تو ما را به حقیقت و هدایت گرد آورد. اگر شما همچنان بر این نظر هستید، من به سوی شما آمده‌ام. اگر به من نسبت به عهد و پیمان خود اطمینان می‌دهید به شهر شما می‌آیم و اگر چنین نمی‌کنید و مقدم مرا خوش نمی‌دارید، از شما روی بر می‌گردانم و به همان جایی که می‌روم که از آنجا آمده‌ام». پس از این سخنان امام(ع) نماز خواندند که یزید نیز به او اقتدا کرد و با ایشان نماز خواند و آنگاه به به خیمه‌گاه خود رفت.

نامه عبیدالله به حر و ممانعت از بازگشت امام(ع) به مدینه

در فاصله دو نماز ظهر و عصر بود که نامه‌ای از عبیدالله بن زیاد و حربن یزید رسید، مضمون نامه چنین بود: اما بعد، برادر! هنگامی که نامه‌ام را دریافت کردی بر حسین سخن بگیر و از او جدا مشو تا او را نزد من آوری. من به فرستاده‌ام دستور دادم که از تو جدا نشود تا خبر اجرای دستور مرا برایت بیاورد والسلام. پس از خواندن این نامه حر به یاران مورد اعتماد خود گفت که بخدا نفسم به من چنین اجازه‌ای نمی‌دهد.

امام(ع) پس از نماز عصر فرمودند: اما بعد، ای مردم! اگر تقوای خدا پیشه کنید و حق را به صاحب آن بشناسید، خداوند از شما خشنودتر خواهد بود. ما اهل بیت پیامبر از این گروه‌که ادعای چیزی دارند که به آن‌ها تعلق ندارد- و از دیگری که ظلم و ستم با شما رفتار می‌کنند در کار خلافت شما شایسته‌تریم. اگر ما در این امر خوش نمی‌داریم و حق ما را نمی‌شناسید و نظر شما غیر از آن چیزی است که در نامه‌های‌تان اعلام کرده‌اید و فرستادگان شما گفته‌اند، من از شما روی می‌گردانم.

حر از وجود نامه‌ها بی‌اطلاعی کرد و اما حجم نامه‌ها را نشان داد. حر گفت به ما دستور داده شده است که وقتی تو را ملاقات کردیم با تو بجنگیم و تو را به کوفه نزد عبیدالله بن زیاد ببریم.

امام به حر پاسخ دادند: یا ابن‌یزید! آیا نمی‌دانی مرگ به تو از این کار نزدیک‌تر است؟ آنگاه امام دستور داد تا یارانش بر مرکب سوار شوند. امام(ع) دستور دادند تا کاروان به سوی مدینه حرکت کند اما حر مانع شد. امام(ع) دست به شمشیر برده و فرمودند: مادرت به عزایت بنشین! می‌خواهی چه کار کنی؟

حر پاسخ داد: اگر هر کسی از عرب، غیر از تو در این وضعیت که هستی اسم مادرم را این چنین می‌برد با او مقابله به مثل می‌کردم. ولی هنگام ذکر نام مادر تو چاره‌ای ندارم جز این‌که هر قدر توان دارم از آن به خوبی یاد کنم.

آنگاه امام حسین(ع) پرسیدند چه می‌خواهی؟ و حر گفت می‌خواهم تو را به سوی عبیدالله ببرم و اما فرمودند همراه تو نمی‌آیم و حر گفت من نیز تو را رها نمی‌کنم. این گفتگو سه بار تکرار شد.

امام(ع) پس از برخورد با مانع حر، در سخنانی گفتند: وضعی که برای ما پیش آمده است، می‌بینید، دنیا آشفته و دگرگون شده، نیکی آن پیش‌تر بوده و به سرعت در گذر است. از آن چیز بته مانده ظرفی باقی نمانده، زندگی همچون چراگاهی دشوار، بی ارزش است. آیا حق را نمی‌بینید که به آن عمل، و باطل را که از آن دوری نمی‌شود؟ مومن باید حقیقتا به ملاقات خداوند مشتاق باشد. من مرگ را جز به سعادت و زندگی با ظالمان را جز ننگ نمی‌بینم.

به وقت حرکت حر به نزد امام(ع) رفت و گفت در صورت چنگ قطعا کشته خواهد شد. امام فرمودند مرا از مرگ می‌ترسانی؟ آیا کار شما به این جا کشید که مرا بکشید؟ بدانید که من می‌روم و مرگ برای جوانمرد ننگ نیست؛ اگر نیت خالص داشته و مسلمان باشد و جان خود را فدای مردان صالح کند و از لعنت شدگان و گناه‌کاران دوری کند. اگر زنده بمانم سرزنش نمی‌شوم و اگر مردم پیشیمان نمی‌گردم، برای تو این کافی است که زنده بمانی و ذلیل و خوار شوی.